

بررسی دانشگاه و آموزش عالی در ایران

«با تکیه بر دوران حکومت رضا شاه پهلوی»

مریم دزنوخی*

اشاره

دانشگاه و قشر دانشجو به عنوان یکی از بهترین اقدار هر جامعه ای هستند و تأثیر گسترده ای در روند تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه دارند. از این رو بررسی نقش آنها بسیار ضروری به نظر می رسد.

توجه به این نکته ضروری است که با توجه به مشکلاتی که بر سر راه جوانان بخصوص در کشورهای در حال توسعه قرار دارد، دانشگاه مظهر افقهای وسیع است در برخی از این کشورها دانشجو شدن و به فنون و مهارتهای خاصی دسترسی پیدا کردن به جوانان اعتمادی می دهد که در همسایگان غیر دانشجویی آنها مشاهده نمی شود. دختر و پسر دانشجو خود را در برخوردها، در انتخاب حقوق خویش و در تنظیم امور و شرکت در مسایل مختلف اجتماع آزادتر حس می کنند، آنان به سرعت جزئی از اجتماع می شوند که در نزد مقامات دولتی و در برابر جامعه از حیثیت و اعتبار بیشتری برخوردار است.

آنچه در این پژوهش به آن پرداخته می شود نگاهی است گذرا به دانشگاه و تحولات آن در دوران رضاشاه پهلوی، در واقع اصلاحات رضا شاه مثل بهبود وضعیت آموزش بخصوص آموزش عالی و تأسیس دانشگاه از خواسته های واقعی مردم سرچشمه می گرفت و نمی توان کم به آن بها داد اما در سطح باقی ماندن این اصلاحات و فقدان پیوند ارگانیک آن با نیازمندیهای جامعه و ستهای گذشته سبب شد که اصلاحات این چنینی با هدفهای استقلال ملی و رشد در اصل فاصله گیرد و پیوندش بیشتر با سرمایه های خارجی مستحکم شود.

در این پژوهش با توجه به کمبود منابع و عدم دسترسی به اسناد و مدارک معتبر سعی شود تا با تأسیس دانشگاه وضعیت دانشجویان موانع و مشکلات بر سر دارد پیشرفت آن و برخی مسائل دیگر مربوط به آن پرداخته شود.

اصلاحات اجتماعی و فرهنگی رضاشاه پهلوی

رضا شاه با تاجگذاری در سال ۱۳۰۴ و کسب قدرت بلامنازع اصلاحات خود را آغاز کرد. با آنکه او روش قاعده‌مندی برای نوسازی یا مدرنیزاسیون کشور ارائه نداد اما اصلاحاتی انجام داد که هرچند قاعده‌مند نبود ولی نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود که از یکسو رها از نفوذ روحانیان و دسیسه‌ی بیگانگان، شورش عشایر و اختلافات قومی و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی و ... باشد. او با بنا کردن و تقویت تکیه گاه خویش بر سه رکن ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و حمایت دربار به تثبیت قدرت خود پرداخت. برای نخستین بار پس از عصر صفوی دولت توانست با ابزارهای گسترده، مدیریت، نظم و سلطه جامعه را اداره کند و رضا شاه نیز با تثبیت قدرتش قادر بود برنامه بلند پروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز نماید. او توفیق یافت بسیاری از نوآوری‌هایی را که اصلاح طلبانی چون عباس میرزا، امیر کبیر، سپهسالار، ملکم خان و دموکرات‌های انقلاب مشروطه پیشنهاد کرده بودند و سرانجامی نیافته بود به انجام رساند.^۱ این اصلاحات براساس هدف بلند مدت او که بازسازی ایران طبق تصویر غرب بود، ارائه گردید و وسیله وی برای نیل به این هدف نهایی، مذهب زدایی یا دنیانگری، برانداختن تعبدگری، ناسیونالیسم، توسعه آموزشی و سرمایه داری دولتی بود.^۲

بنابراین در این مرحله از تاریخ ایران، دولتی شدن و رسمیت دادن به مسایل فرهنگی و هنری و با بی محتوی شدن و بریدن آنها از ریشه‌های مذهبی و ریشه‌های تاریخی بویژه دوران «روشنگری مشروطیت» به همراه بود. الول ساتن در کتاب رضاشاه

۱- پرواند آبراهیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه چی،

تهران نشر مرکز، ۱۳۷۸ ص ۱۲۴

۲- همان، ص ۱۲۷

کبیر بریدن از ریشه های مذهبی را به معنی تلاش رژیم برای مبارزه با مسائل و امور مذهبی که جنبه خرافاتی دارد، می داند و می گوید: «تقشه فعلی رژیم جدا کردن خرافات از دین است موقعی که شاه ایران قصد داشت حکومت کشور خود را حکومت عرفی معرفی کند اما احساس کرد با مخالفت شدید ملاها روبرو خواهد شد از این تصمیم منصرف گردید، هدف رژیم از بین بردن نفوذ ملاها بود.»^۱ این سخن چندان درست نمی نماید زیرا در تمام دوران بیست ساله‌ی حکومت رضاشاه تلاشهای جدی او برای اسلام زدایی مشهور است و نیز از طرف دیگر جایگزینی اندیشه های ایران باستان برنامه اوست. او پس از مسافرت به ترکیه و مشاهده‌ی تبلیغات ناسیونالیستی (پان ترکسیم) بیش از پیش مطمئن شد قبای ناسیونالیسم ایران بر تن او دوخته شده است. از اینرو پس از بازگشت به ایران دستور تهیه برنامه تبلیغاتی وسیعی را داد که برگزاری هزاره‌ی فردوسی از آنجمله بود. علی اصغر حکمت و محمد علی فروغی و دیگر ادیبان پیشقدم شدند. بنای آرامگاه جدید فردوسی را ریختند و ده ها تن از مستشرقان بزرگ را دعوت کردند تا در جشن هزاره‌ی فردوسی شرکت کنند. فروغی و یارانش از پیش به رضاشاه باورانده بودند که او مظهر ناسیونالیسم ایران است همچون نادر، و ناسیونالیسم تنها دوی عقب افتادگیهای ایران و این باور از سوی لندن در ذهن آتاتورک و دیگر معادلهای رضاشاه در منطقه نیز کاشته شده بود.^۲

رضاشاه نیز با کمک کسانی نظیر اردشیر رپورتر و بعدها پسرش شاپور فراماسونر کوشید تا ایدئولوژی شاهنشاهی را برای تحکیم حکومت پهلوی جایبندازند که از طریق این ایدئولوژی رضاشاه احیاکننده ایران باستان قلمداد شد. اما نتیجه‌ای که از این اصلاحات می توان گرفت اینست که در واقع اقدامات رضاشاه چه در زمینه‌های

۱- ال، بی، ال، ساتن، *رضاشاه کبیر یا ایران تو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران انتشارات تابش، چاپ دوم ۱۳۳۵،

ص ۳۶۹

۲- مسعود بهنود، *دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷*، تهران انتشارات جاویدان، چاپ سوم ۱۳۶۹، ص

۱۲۹ و حسن حلاج، *تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر*، تهران انتشارات جعفری، ۱۳۶۰، ص ۱۲۲

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که به عللی نتوانست پایه روند صنعتی کردن ایران را پی ریزی نماید، نمی توان با اصلاحات امیر کبیر یا اصلاحات گاندی یا دوره‌ی رفرماسیون اروپا که مسائل اقتصادی، اجتماعی به شکل بنیادی طرح می شد، قابل قیاس دانست. تغییرات دوره‌ی رضاشاه از نقطه نظر خارجی (بین المللی انگلستان) آن بیشتر مطرح بود زیرا که توفیق منطقه ای این امپراتوری نسبت به روسیه پس از پیدایش نظام سوسیالیستی در آن کشور چنین دگرگونی و حاکمیت متمرکزی را طلب می کرد. در مجموع تغییرات مذکور پایه های قدرت رضاشاه و دیکتاتوری او را بیش از هر زمان تحکیم و توسعه داد.^۱

از منظر دیگر اقدام رضاشاه در جهت مدرن سازی جامعه به همراه برنامه هایی فرهنگی و آموزشی و نظامی مخالف دینی او به ایجاد وضعیتی در ایران که در آن «دو فرهنگ» جداگانه وجود داشت منجر گردید. وضعیتی که در دهه های اخیر احساس گردید. طبقات بالا و طبقه متوسط جدید هر روز بیشتر از پیش غرب زده می شوند، به طوریکه دیگر به ندرت فرهنگ مذهبی و سنتی اکثریت هموطنان خود را درک می کردند. از طرف دیگر کشاورزان و طبقات بازاری شهری و توده‌ی مردم هنوز از علما تبعیت می کردند.^۲

تاریخچه آموزش عالی در ایران

سابقه آموزش عالی در ایران بسیار قدیم است. مراکز و مؤسسه های تربیتی زیادی در این سرزمین وجود داشته است و از قدیمیترین این مراکز آموزش عالی در قبل از

۱- فیوضات، پیشین، ص ۴۸

۲- نیکی، آر. کدی، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۶۹،

اسلام دانشگاه گندی شاپور (جندی شاپور) است که از قرن ۴ تا ۱۰ میلادی وجود داشت و در آن ادبیات، هیأت، نجوم، مهندسی، حکمت علمی و علوم اداری رونق گرفت.^۱

ایرانیان در دوره‌ی قدرت و عظمت اسلامی علاوه بر بروز شایستگی و امور شوررداری دستگاه خلافت و غنی گردانیدن مبانی فکری اسلام و معارف و علوم در سطح عالی بخصوص نفوذ و اثرات آنها در مغرب زمین به طور مستقیم و غیر مستقیم فعالیت و سهم شایان افتخار داشته اند. در زمان خلفای عباسی که اداره‌ی حکومت به دست ایرانیان افتاد از نو مراکز علم و دانش به وجود آمد که مهمترین آن دارالحکمه بغداد بود. با ترجمه‌ی کتب از نقاط مختلف ایران مدارس عالی به وجود آمد که مهمترین آنها بیهقیه و سعدیه بود. نظامیه‌ها هم در نقاط مختلف از جمله بغداد و نیشابور به وجود آمدند این مدارس دارای کتابخانه و سایر اماکن اداری بود.^۲

در دوران جدید، به علت آشنایی ایرانیان با غرب و پیشرفتهای آن در اثر ارتباطات و مراودات فراوان، رویکردی به ایجاد مدارس جدید مشاهده می شود. اولین مدرسه‌ای که در ایران به سبک اروپایی تأسیس شد، دارالفنون یا در اصطلاح اروپایی «پلی تکنیک» است که طرح آن بوسیله امیرکبیر در زمان ناصرالدین شاه ریخته شد و دو سال بعد از عزل امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ قمری رسماً تأسیس شد و ساختمان آن از اطراف ارگ تهران نزدیک میدان توپخانه بنا شد. دولت برای اولین بار احساس مسئولیت مستقیم در مدارس نمود و از طرفی این مکان برای رفع احتیاجات دولت در زمینه‌ی نظامی بود که بعدها ادبیات فارسی و عربی هم به آن اضافه شد. پس از آن مدرسه به صورت متوسط در آمد و به علت بدبینی ناصرالدین شاه مدرسه عالی وجود نداشت و فقط مدرسه حقوق سیاسی و مدرسه طب بعدها دائر بود.^۳

۱- منوچهر افضل، راهنمای آموزش عالی در ایران، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه ای (وابسته به RCD)،

۱۳۶۸، ص ۱

۲- همان، ص ۲

۳- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۱۹۹

پس از مشروطه دولت ایران بر مبنای قانون اساسی و متمم آن در سال ۱۳۲۷ حدود وظایف دولت را در آموزش و پرورش تعیین کرد و دولت مرکزی ایران مسئول آموزش کلیه افراد کشور بود و در کلیه مؤسسات آموزش نظارت داشت. برای انجام آن وظایف در سال ۱۳۲۸ قانون اساسی معارف به تصویب رسید که اصول فوق را تشریح می نماید و وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مأمور آن گشت. نام این وزارتخانه بعدها وزارت فرهنگ و سپس وزارت آموزش و پرورش تبدیل شد که علاوه بر تعلیمات عمومی و ابتدائی و متوسطه، بر آموزش عالی نیز نظارت داشت.^۱

اولین مدرسه عالی پس از مشروطه آموزشگاه طب بود. در سال ۱۳۰۶ مدرسه سیاسی و مدرسه قضائی از وزارت امور خارجه و دادگستری متزع و مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی تشکیل شد. در سال ۱۳۰۷ دارالمعلمین مرکزی از صورت مدرسه متوسطه خارج و به صورت مدرسه عالی ارتقا حاصل کرد و دارالمعلمین عالی نام یافت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و برقراری سلطنت پهلوی در ۱۳۰۴ به تدریج بنگاهای دولتی برای تربیت کارشناسان مورد احتیاج خود دست به تأسیس مدارس عالی حرفه ای زدند مانند مدرسه فلاحت و بیطاری و پست از سال ۱۳۰۷ به بعد فکر تأسیس دانشگاه در ایران قوت گرفت و در سال ۱۳۱۳ قانون دانشگاه تهران به تصویب رسید و به موجب این قانون دانشگاه تهران بانضمام مدارس حقوق و علوم سیاسی و طب و دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد.^۲

تأسیس دانشگاه تهران

فکر تأسیس دانشگاه تهران از زمان اوژن بنیانگذار مدارس لزاریست در ایران در نیمه قرن نوزدهم که برای نخستین بار آن را مطرح کرده بود در مغز ایرانیان رسوخ کرد. به دنبال تأسیس دارالفنون مؤسسات فرهنگی دیگری ایجاد شدند که حائلی میان دوره

۱- افضل، پیشین، ص ۵

۲- همان، ص ۵

متوسطه و آنچه که تبدیل به دانشگاه می شد، بودند. دانشسراهای تربیت معلم، مدرسه تجارت، مدرسه ی طب، داروسازی، حقوق، فلاحت، دندانپزشکی، مدرسه علوم سیاسی که در اوایل قرن توسط گاستون دومورنی و آدولف پرنی فرانسوی تأسیس شد و چند مدرسه دیگر، اما از کودتای ۱۲۹۹ به بعد توجه خاصی به آموزشهای نظامی معطوف شد و اجرای آن در تهران به دانشکده افسری در شهرستانها به دبیرستانهای نظام محول گردید. یکی از نمایندگان مجلس به نام «سید محمد تدین» در ۱۹۲۵ طرح تأسیس دانشگاه را تهیه کرد. دانشکده های پزشکی و حقوق قبلاً وجود داشت و بنابراین می بایست دانشکده فنی و ادبیات را تأسیس کرد و رشته های سیاسی و اقتصادی را به برنامه ی دانشکده ی حقوق افزود. می بایست تا ۱۹۳۱ منتظر ماند تا دکتر عیسی صدیق کارشناس علوم تربیتی که در فرانسه و آمریکا تحصیل کرده بود طرح قطعی را که با اصلاحات رضاشاه همسازی داشته باشد ارائه دهد. او اعلام داشت که دانشگاه خواهد کوشید اولویت را به تربیت رهبران آینده ی کشور بدهد و سپس خود را درگیر امور پژوهشی نماید.^۱ دکتر عیسی صدیق خود در این باره می گوید: در سال ۱۳۱۰ نگارنده که به دعوت دانشگاه کلمبیا در نیویورک مشغول مطالعه بود به دستور دولت نقشه و طرح تفصیلی سازمان دانشگاه تهران را تهیه کرده. در مراجعت به تهران مأمور اجرای آن طرح گردید. از اینرو دارالمعلمین عالی را در اراضی نگارستان، هسته مرکزی دانشگاه قرار داد و آنرا به شکل یک مؤسسه نوین تعلیمات عالی در آورده با سازمان و برنامه جدید و انتظامات تازه مبتنی بر آزادی و شخصیت دانشجو و شش آزمایشگاه و یک کتابخانه و شعبه ی علوم تربیتی و کارهای فوق برنامه^۲.

البته گفته اند که در این میان طرح دکتر صدیق پس از سقوط تیمورتاش حامی او به فراموشی سپرده شد تا اینکه مجدداً در سال ۱۹۳۴ مطرح گردید. قانون تأسیس دانشگاه

۱- زان پیر دیگر و دیگران، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص

۲- عیسی، صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۵۴، ص ۳۷۳.

در سال ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. به موجب این قانون مدارس عالی موجود با هم مجتمع شدند و دانشگاه تهران را به وجود آوردند و هر یک از این مدارس دانشکده نامیده شد. اینکار در زمان وزارت آقای علی اصغر حکمت انجام گرفت. پس از تصویب قانون دانشگاه در روز بیست و پنجم ژوئن اولین نقشه ساختمان آن طرح گردید.^۱

سرانجام در روز ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۱۳ / سی ام ماه فوریه ۱۹۳۵ رضاشاه اولین سنگ بنای دانشگاه تهران را در اراضی جلالیه در شمال غربی تهران به کار گذاشت و از آن پس تا چند سال هر ساله روزاول فوریه را به عنوان جشن تأسیس دانشگاه می‌نامیدند و مراسمی بدین مناسبت در تمام دبستانها و دبیرستانها و سازمانهای فرهنگی کشور برگزار می‌شد.^۲

در روز تأسیس دانشگاه بر روی لوحه ای از نقشی که شاه آنرا به عمق یک متر و نیم زیرزمین و داخل جعبه ای از سنگ گذارده و روی آن به نام دانشگاه (که در اصطلاح خارجی آن را اونیورسیتیه می‌نامند شروع گردید. عبارت زیر نوشته شده بود: هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی دانشگاه تهران به فرمان او آغاز و این نبشته را به یادگار در دل سنگ جای گرفته به زمین سپرده شد، بهمن ماه سال هزارویسصد و سیزده خورشیدی شاه در گودال داخل شد و میرزا علی اصغر حکمت کفیل وزارت معارف لوح فلزی را به او داد که در جای خود گذارد در این موقع رضاشاه گفت: ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی زودتر از این شروع کرده باشد، حال که شروع شده است باید جدیت شود که زودتر انجام گیرد.^۳

رضاشاه در این روز طی سخنرانی که ایراد می نمود بیان داشت: مملکتی که دارای معارف باستانی بوده باید امروز دارای دانشگاهی باشد که در خورشان آن است و ایجاد

۱- افضل، پیشین، ص ۱۰۹.

۲- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۱.

۳- مکی، پیشین، ص ۲۰۰ و حلاج، پیشین، ص ۱۳۴.

دانشگاه به صورت امروز کاری است که باید دولتهای پیش از ما خیلی قبل از اینها شروع کرده باشند و ما حال آن را تکمیل می کردیم نه اینکه تازه از پایه مبنای آن را درست کنیم. سپس افزود: ما به دانشگاه خیلی احتیاج داریم اگر دانشگاه و مدارس عالی خوب داشتیم چه احتیاج داشتیم که فرزندان خود را به اروپا بفرستیم^۱.

ساختمان دانشگاه که در اراضی وسیعی بنا گردید شامل پنج دانشکده ادبیات، علوم، پزشکی، حقوق و فنی می باشد^۲. البته محل این دانشکده ها فرق می کرد اما در ۱۴ اسفند ۱۳۱۶ به تدریج که بناهای جدید آماده شد دانشکده طب و دندانسازی و داروسازی و حقوق و علوم سیاسی که هردوی آنها با سازمان مختصری از سابق وجود داشت و دانشکده فنی که در سال ۱۳۱۳ تأسیس گردیده بود بدانجا منتقل گشت دانشکده ادبیات علوم هم در سال مذکور در محل دانشسرای عالی (نگارستان) به وجود آمد. دانشکده معقول و منقول در مسجد سپهسالار و دانشکده هنرهای زیبای کشور نیز وابسته به دانشگاه تهران بود^۳.

اهداف مورد نظر دولت و تشکیل دانشگاه

گسترش نظام آموزش عالی و تعداد مدارس در هر کشور به وضع اجتماعی و سیاسی آن بستگی دارد. در طول تاریخ در ادواری که ثبات سیاسی و اجتماعی برقرار بود تعداد مدارس رو به افزایش یافت. مثلاً با فتنه های مغول تعداد زیادی از مدارس از بین رفت، اما تأسیس دانشگاه در این دوره به چند دلیل مورد توجه است. برخورد ایران با ملل اروپایی به خصوص به صورت متمایز کشورهای روسیه و انگلستان در اوایل قرن ۱۳ هجری موجب تحول فرهنگی در ایران گردید. بدین معنی که اولیای

۱- جهانگیر قائم مقامی، ایران امروز، تهران، انتشارات مرکز مطالعات فرهنگی شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴، ص

۴۲

۲- دیگرار، پیشین، ص ۱۰۹.

۳- صدیق، پیشین، ص ۳۷۲، الوک ساتن، پیشین، ص ۳۵۲.

کشور متوجه شدند که ایران از قافله‌ی تمدن بخصوص در زمینه‌های علوم و فنون و صنایع به کلی عقب مانده است و برای مقابله با تجاوز کشورهای غربی راه و چاره را در این دیدند که هر چه زودتر به اخذ علوم و فنون غربی بپردازند. این فکر از دو طریق به مرحله عمل گذاشته شد اول اعزام محصلان ایرانی به خارج برای کسب علوم جدید و دوم استخدام مشاوران برای تعلیم و تربیت ایرانیان در رشته‌ها و فنون علمی جدید. بالاخره این رویه به تاسیس مدارس جدید در ایران و سرانجام دانشگاه منتهی شد.

عده‌ای هم تاسیس دانشگاه و بهبود وضع آموزشی را علاوه بر اهمیت وجودی آن ناشی از امنیت و آرامش ایجاد شده در کشور می‌دانند که در آن دوره ایجاد شده بود و همچنین تشکیل کنگره فردوسی و مستشرقین و توسعه مدارس متوسطه و عالی موسیقی و هنری را ناشی از همچنین وضع می‌دانند.^۱ اما هدف مهم رضا شاه از تاسیس دانشگاه ایجاد وسیله‌ای برای یکپارچگی جوانان مملکت و تلفیق اندیشه‌های ملی‌گرایانه و جوانان و سایر افراد متمایل به نوگرایی بود. این نظام از دید او وسیله‌ای بود که از آن طریق با خرافات و عقب ماندگی مبارزه شود و یک ملت نوین و یکپارچه راست اندیش ایجاد کند که از اعتماد به نفس برخوردار باشد. اگر چه بخش بزرگی از نظام آموزشی رضا شاه که به عنوان یک وسیله دست یافتن بر هدف استفاده از تحصیلات به کار رفت، قابل تأمل است اما خواه ناخواه به تحولاتی انجامید که فراتر از هدفهایی رفت که شاه آن را مد نظر داشت و آن روحیه جدیدی که او می‌خواست در جوانان مملکت پدید آورد فقط برخی مردم موثر افتاد.^۲

ویژگی مهم سیستم آموزشی جدید که هدف مهم رضا شاه هم بود مبارزه با مذهب بود سیستم آموزشی مورد نظر رضا شاه به طور ماهوی سکولار (غیر دینی، ضد دینی) بوده است. ناسیونالیسم که گاه به صورت افراطی در دروس جدید بالاخص در دروس

۱- قائم مقامی، پیشین، ص ۴۲

۲- آوری، پیشین، ص ۵۲

علم اجتماعی، تاریخ و ادبیات تبلیغ می‌گردید. سعی شده بود جایگزین علایق دینی و مذهبی شود و یکی از عوامل تسریع تحولات اجتماعی و پیدایش گسترش نسل جدید روشنفکران، کارمندان و کارگزاران دولتی و نظام آموزشی جدید بود. نیروهای جدید که فرایند نوسازی و اصلاحات نیز موثر بودند در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نقش فعالی در حیات اجتماعی - سیاسی ایران داشتند.^۱

پس روند دین زدایی در تمام برنامه‌ها و سیستم آموزشی دانشگاه دیده می‌شود به عنوان نمونه می‌توان به این اشاره کرد که قسمتهایی از وظایف روحانیان حذف شد و یا مثلاً تشریح مردگان که غیر مجاز بود در دانشگاه پزشکی تهران مجاز شد.^۲

رشته‌های تحصیلی دانشگاه و مراکز آموزش عالی

چنانکه قبلاً نیز ذکر شد، در ابتدای تاسیس دانشگاه تهران چند مدرسه عالی وجود داشت که با هم مجتمع شدند و هر یک از مدارس دانشکده نامیده شدند. دانشگاه تهران شامل پنج دانشکده ادبیات، علوم پزشکی، حقوق و فنی می‌باشد که بعدها رشته‌های دیگری به آن افزوده شد. امام مهم‌ترین رشته‌هایی که در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی در ایران تدریس می‌شدند عبارت بودند از:

دانشکده ادبیات: از سال ۱۳۰۷ که دارالمعلمین عالی تشکیل شد. سابقه تدریس ادبیات وجود داشت و دارای رشته فلسفه و ادبیات و تاریخ و جغرافی بود. از سال ۱۲-۱۳۱۱ رشته‌های فلسفه و ادبیات به دو رشته ادبیات فارسی و فلسفه و علوم تربیتی تجزیه و زبان خارجی نیز به آن افزود. در سال ۱۵-۱۳۱۴ رشته باستان شناسی هم

۱- محمد رضا خلیلی خو، توسعه و نوسازی در دوره رضا شاه، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، چاپ

اول ۱۳۳۳، ص ۱۶۸

۲- آوری، پیشین ص ۶۹.

مفتوح شد. در سال ۱۳۲۱ که دانشسرای عالی از دانشکده‌های علوم و ادبیات مجزا شد دانشکده ادبیات به عنوان یک دانشکده‌ی جداگانه به کار خود ادامه داد.^۱

دانشکده طب: هنگامی که دولت درصدد تاسیس دانشگاه برآمد به علت احتیاج مبرم به مدرسه طب نخستین قسمتی که از بنای دانشگاه تهران ساخته شد تالار تشریح یا دانشگاه ابن سینا فعلی بود. ساختمان مذکور روز یکشنبه سوم تیر ۱۳۱۳ شروع و اوایل بهمن همان سال حاضر شد و در روز ۱۵ بهمن ماه از طرف رضا شاه افتتاح شد و از آن تاریخ محصلین دانشکده طب تحت تعلیم استادان خود به تشریح پرداختند و درس خود را توأم با عمل فراگرفتند. قبل از آن ساختمان تشریح نداشته و دانشجویان مجبور به دزدیدن اجساد گورستان زرتشتیان می‌شدند.^۲

استاد تشریح دانشکده‌ی طب دکتر «ادوارد بلر» آمریکایی بود. پس از آن در ۱۳۱۶ بنای دانشکده‌ی طب تکمیل شد و در اسفند ۱۳۱۶ اساسنامه دانشکده‌ی طب به تصویب شورای دانشگاه رسید و در سال ۱۳۱۸ به دستور رضاشاه پروفیسور اوپرلین به ریاست دانشکده‌ی پزشکی منصوب شد.

دانشکده الهیات: برنامه تدریس این علوم که عبارت از فلسفه، کلام، منطق، فقه و اصول و قرآن و حدیث بود و به آنها «علوم قدیمه» می‌گفتند در دارالفنون نبود تا اینکه در موقع تاسیس دانشگاه تهران (رضا شاه) به تقلید از دانشگاه‌های اروپا که دانشکده‌ی الهیات از قرون وسطی به بعد یکی از ارکان آن را تشکیل می‌داد تصمیم گرفته شد که یکی از دانشکده‌های تهران را دانشکده‌ی علوم معقول و منقول تشکیل دهد و برای آن منظور مدرسه‌ی عالی سپهسالار که از مدارس علوم قدیمه بود در سال ۱۳۱۳ تبدیل به دانشکده‌ی معقول و منقول، معارف اسلامی و ادبیات عرب بود.^۳

۱- افضل، پشین، ص ۷۳

۲- مکی، پشین، ص ۲۰۱

۳- افضل، پشین، ص ۵۳

آموزش علوم تربیتی یا تربیت معلم: بعد از تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ قسمت علمی دارالمعلمین به دانشسرای عالی تغییر نام یافته بود. بجای دانشکده علوم دانشگاه منسوب شد. (در سال ۱۳۱۲ دارالمعلمین به دانشسرای عالی تبدیل شد) و در ایران دروسی مانند تعلیمات متوسطه، اصول آموزش و پرورش، فلسفه، تاریخ آموزش و پرورش، جامعه شناسی آموزش و پرورش و روانشناسی پرورشی و به کلیه داوطلبان، دبیری تدریس شد.

پس از تاسیس دانشگاه تهران بخش ادبی دانشسرای عالی به دانشکده‌ی ادبیات و بخش علمی آن تبدیل به دانشکده‌ی علوم گردید. از این دانشجویان دبیری آن آزمایشات هوش و زبان فارسی و معاینات پزشکی به عمل می‌آمد. هزینه‌ی ماهیانه داده می‌شد و پنج سال مأمور به خدمت بودند. و درس پرورشی را اضافه بر بقیه می‌گذراند.^۱

آموزش داروسازی: سابقه تدریس داروسازی از زمان دارالفنون بود تا در سال ۱۳۰۱ شمسی مدرسه عالی طب شعبه داروسازی تاسیس شد. در هشتم خرداد ماه ۱۳۱۳ شمسی قانون تاسیس دانشگاه تهران به تصویب رسید و در نتیجه آموزشگاه عالی طب به دانشکده‌ی پزشکی، داروسازی و دندانپزشکی تبدیل گردید.^۲

آموزش وعظ و خطابه: در سال ۱۳۱۴ مؤسسه وعظ و خطابه به دانشکده‌ی الهیات ضمیمه شد و در سال ۱۳۱۵ شروع به کار کرد در سال ۱۳۱۸ با تعطیل دانشکده‌ی علوم معقول و منقول این مؤسسه تعطیل شد. و بعدها مجدداً تاسیس شد (در سال ۱۳۲۵). دروس این مؤسسه شامل صرف، نحو، قرائت و حفظ آیاتی از قرآن و اشعار فارسی، معرفه‌النفس، تاریخ ملل و نحل، علم الحدیث، تعلیم، اصول منطق و خطابه، مختصری فیزیک و شیمی و هیأت، حفظ‌الصحه.^۳

آموزش دامپزشکی: مدرسه‌ی عالی بیطاری به فرمان رضا شاه، در مهر ماه سال ۱۳۱۱ یعنی دو سال پیش از تاسیس دانشگاه تهران هنگامیکه مرحوم مصطفی قلی بیات (صمصام‌الملک) ریاست اداره‌ی کل فلاح را بر عهده داشت تأسیس گردید.^۱

مهندسی: تحصیلات نظام مهندسی کشوری و صنعتی وقتی با تاسیس دانشکده‌ی فنی در سال ۱۳۱۳ که سال تاسیس دانشگاه تهران است آغاز شد در این دانشکده رشته‌های مهندسی، راه و ساختمان، الکترومیکانیک، مهندسی شیمی و معدن و مهندسی بهداشت تدریس می‌شد.^۲

آموزش موسیقی: در سال ۱۸-۱۳۱۷ دوره عالی موسیقی تاسیس شد. در این سال برای تعلیم و تربیت عده‌ای افسر متخصص برای موزیک نظام شعبه‌ای به نام «موسیقی نظام» در برنامه خاص مشتمل بر هشت سال (۶ سال متوسطه، ۲ سال عالی) در هنرستان تشکیل شد. و در این سال امور مربوط به هنرستان موسیقی به اداره‌ی موسیقی کشور واگذار شد که افرادی از اروپا برای تعلیم به ایران می‌آوردند.^۳

آموزش جنگلداری و مراتع: نخستین بار درس جنگل شناسی در برنامه تحصیلات کشاورزی در سال ۱۳۱۸ در ایران به وسیله مهندس کریم ساعی گنجائید شد.^۴

آموزش معماری: آموزش معماری در سطح دانشگاه و تربیت مهندسان آرشیکت با تاسیس آموزشگاه هنری به نام هنرکده در سال ۱۳۱۹ در دانشگاه تهران آغاز شد.^۵

نکته‌ای که در خود توجه است اینست که از انداش انداختن و بی محتوا ساختن علوم اجتماعی و انسانی به این بهانه که افراد کم ظرفیت روی به این آموزشها می‌آورند موجب شد که از دیدگاه نسل آماده‌ی آموزشهای دانشگاهی این علوم بی مقدار جلوه

۱- افضل، پیشین، ص ۴۳

۲- همان، ص ۶۴.

۳- همان، ص ۵۹.

۴- همان، ص ۵۹.

۵- فیوضات، پیشین، ص ۱۴۸.

کند و رویکردشان به علوم دقیقه روز به روز بیشتر شود البته به این امید که با دستیابی به دانش‌های فنی به آرزوهای فردی و اجتماعی خود جامه عمل بپوشانند. در حالی که سیاست دانشگاهی بر این مدار می‌گشت که دانشجوی امروزی تکنوکرات شود. به این ترتیب سیاست تشویق تکنوکرات دانشگاه افراد مستعد را در خدمت روی آوری به گروه‌های صنعتی قرار می‌داد.

ارکان دانشگاه (ریاست، اساتید، دانشجویان، تجهیزات و...)

دانشگاه تهران پس از تاسیس در سال ۱۳۱۳ که از اجتماع مدارس عالی موجود به وجود آمد، زیر نظر وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) اداره می‌شد و وزیر فرهنگ مقام ریاست دانشگاه را هم به عهده داشت اما از سال ۱۳۲۲ اداره دانشگاه تهران از وزارت فرهنگ منفک گردید.^۱ و رئیس دانشگاه از میان رؤسای دانشکده‌ها به وسیله شورای دانشگاه انتخاب می‌شد و رؤسای دانشکده نیز به وسیله شورای دانشکده‌ها از میان استادان هر دانشکده انتخاب می‌شدند.^۲

بنابراین دانشگاه به وسیله هیاتی که از رئیس و نایب رئیس دانشگاه و رئیس یکی از استادان دانشکده‌ها تشکیل می‌شد وارد می‌گشت، هر دانشکده‌ای هم به وسیله یک هیئتی اداره می‌گردد که از استادان و دانشیاران تشکیل یافته است. سازمان دانشگاه تهران از حیث رؤسای دانشکده‌ها و استادان و دانشیاران و کارمندان جمعاً بیست درجه است.^۳

۱- پیر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ج (۲)، ص ۵۱.

۲- افضل، پیشین، ص ۷۰.

۳- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۲.

از سال ۱۳۱۹ که دانشگاه تهران شامل دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی و فنی و داروسازی و علوم و حقوق ادبیات دایر شد دکتر علی اکبر سیاسی ریاست آن را بر عهده داشت تا اینکه در سال ۱۳۳۲ منوچهر اقبال جایگزین او شد.^۱

اساتید دانشگاه اغلب اساتید ایرانی تحصیلکرده‌ی کشورهای خارجی هستند و چند استاد خارجی هم در دانشگاه تدریس می‌کنند.^۲

اما در مورد دانشجویان باید گفت که در ابتدای تأسیس دانشگاه تهران حدود ۱۰۰۰ نفر پذیرفته شدند که این رقم در سال ۱۹۴۱ به ۲۰۰۰ نفر افزایش یافته بود که اصولاً از طبقات بالای اجتماع بودند. ولی دانشجویان مرفه‌تر به خاطر نبود امکانات مناسب دانشگاهی، کتابخانه مراکز پژوهشی، آزادیهای دانشگاهی که دولت احترام نمی‌گذاشت، همچنان به رفتن به خارجه برای تحصیلات ادامه می‌دادند و اینکار جاذبه این موسسه‌ی فرهنگی را کاهش داد در حالی که محصلهایی که عرضه می‌کرد بسیار کمتر از نیازهای روزافزون کشور بود.^۳

دانشجویان دانشگاه از تمام نقاط کشور ایران می‌توانستند وارد شوند به علاوه از شهرهای نجف، کشور عراق، استانبول کشور ترکیه، هندوستان و اتحاد جماهیر شوروی هم برای تحصیل، دانشجویانی به دانشگاه تهران اعزام می‌شدند.^۴

در سال ۱۳۱۷ در برنامه دانشسرای عالی وزیر فرهنگ تجدید نظر کرد و ذوق و شخصیت محصل که از سال ۱۳۱۱ تا آن تاریخ رعایت می‌شد به موجب برنامه جدید از میان رفت و اختیاری که دانشجویان در انتخاب مواد تحصیلی و اخذ شهادتنامه‌های

۱- حلاج، پیشین، ص ۱۳۴

۲- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۲

۳- دیگرار، پیشین، ص ۱۰۹

۴- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۲

گوناگون داشتند لغو گردید و مواد یعنی بین ۳ سال تحصیلی تقسیم شد و همه محصلین را مقید به خواندن آنها نمودند.^۱

اما از نظر تجهیزات باید گفت که باشگاه و رستوران و محل اقامت شبانه روزی برای دانشجویان بوجود آمد. تحصیل برای دانشجویان بی بضاعت مجانی است و عده‌ای هم در قسمت شبانه‌روزی دانشگاه اقامت داشتند. کلیدی دانشکده‌ها کتابخانه‌هایی دارند که متجاوز از پانزده هزار جلد کتاب در آنها موجود است و به علاوه برای چاپ و انتشار کتاب و جزوه‌های درسی هم وسایل لازم آماده است.^۲ پس از تاسیس دانشگاه، تعداد دانشجویان روند صعودی یافت چه تحصیلات داخلی و چه خارجی مورد توجه قرار گرفت، تعداد دانشجویان که در آغاز تاسیس دانشگاه حدود ۱۰۰۰ نفر بود، در سال ۱۳۲۰ و همزمان با سقوط رضا شاه به ۳۳۰۰ نفر افزایش یافت که در ۱۱ دانشکده‌ی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردند.^۳

اعزام دانشجو به خارج از کشور

از اواسط قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم خورشیدی دانشجویان ایرانی برای گذراندن تحصیلات به کشورهای خارجی اعزام گشتند و حتی چند نفر دانشجوی دختر هم در بین آنان یافت می‌شد ولی طبق قانون که در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی / ۱۹۲۹ تصویب شد مقرر گردید صد و بیست نفر دانشجوی جوان برای تحصیل علوم مالی و اقتصادی و مهندسی و رشته‌های مختلف و پزشکی به خارج اعزام شوند. این قانون در زمان وزارت یحیی قراگوزلو (اعتمادالدوله) تصویب شد که طبق آن مقرر شد تا شش سال هر سال لااقل یکصد دانشجو به استثنای اعزام محصلین نظامی و

۱- صدیق، پیشین، ص ۳۷۴

۲- الون سابق، پیشین، ص ۳۵۲

۳- آبراهامیان، پیشین، ص ۱۳۲

اختصاصی برای اخذ علوم و فنون و هنر و دانش اروپا به فرنگ اعزام شوند.^۱ و اعتباری بالغ بر یک میلیون ریال به صورت سالیانه به اینکار اختصاص داده شد. علاوه بر این اعزام، وزارت جنگ، افراد متمکن، شرکت نفت ایران و انگلیس هم دانشجویانی به اروپا و آمریکا و نیز بیروت فرستاده شدند. طبق آمار از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۸ سیصدونودوشش نفر فارغ‌التحصیل از کشورهای خارجی به ایران بازگشته‌اند.^۲ معافیت از خدمت نظام وظیفه از انگیزه‌های عمده تحصیلات عالی در سطوح دبیرستانی دانشگاهی بود.^۳

آنچه در مورد اعزام دانشجویان جالب به نظر می‌رسد حذف انگلیس از شمار کشورهای است که مقصد دانشجویان بودند. کشورهای اروپایی به خصوص فرانسه، آلمان و بلژیک مورد توجه بودند و حذف انگلیس از نظر سیاسی قابل ملاحظه است در تمامی دوره‌ی رضا شاه حتی یک بورسیه دولتی به انگلیس اعزام نشد و حتی یک کارشناس یا شرکت انگلیسی به مشارکت در اتمام طرح‌های دولتی دعوت نشد.

اما بسیاری از این دانشجویان در ابتدا جهت تأمین نفقات لازم برای تدریس در دبیرستانهای دولتی و خصوصی که شمارشان روبه افزایش بود و سپس در جهت تأمین استادان لازم برای دانشگاه جدید التاسیس تهران به خارج اعزام شدند. یکبار دیگر هماهنگی سیاست آموزشی جدید با نگرشی عمومی آن دولت گرایشی شبه مدرسینی بود، آشکار می‌شود در حالی که بیش از ۹۰ درصد جمعیت کشور بیسواد بود و خرج‌های پر هزینه آموزشی به اجرا در می‌آمد تا برای دولت کارمند تربیت شود و لاف

۱- حلاج، پیشین، ص ۱۱۶، و صدیق، پیشین، ص ۳۷۱ و آبراهیان، پیشین، ص ۱۳۳

۲- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۴

۳- کدی، پیشین، ص ۱۵۳

زنند که شمار پزشکان و مهندسان و معلمان و سایر کارشناسان جدید ایرانی رو به افزایش نهاده است.^۱

این دانشجویان پس از بازگشت به کشور نیز مشکلاتی بخصوص در زمینه استفاده از مهارت‌هایشان داشتند، چند عامل در این مسأله دخیل بود:

۱- شرایط ایران هنوز مناسب استفاده از این مهارت‌ها نبود و روند آموزشی سریع‌تر از تحول اداری و فنی و اقتصادی کشور بود.

۲- ایران در گذشته کاملاً بی‌بهره از وجود پزشکان و مردانی بود که دارای اطلاعات مختصری درباره‌ی دندانپزشکی یا درباره‌ی ساختمان یک پل سنگی ساده باشند. هنوز این فرض مورد پذیرش قرار گرفته بود که جوانهای ایرانی هم می‌توانند کارهای بزرگی را بر عهده بگیرند که به وسیله کارشناسان خارجی انجام می‌شد و این عدم پذیرش ناشی از احساسات توأم با بی‌اعتمادی نسبت به تواناییهای این دانش‌آموختگان بود و افراد دارای سرمایه امکاناتی برای شکوفایی استعدادهای آنها ایجاد نکردند. بلکه با استفاده از دوز و کلک در کار آنها کارشکنی و اشکال تراشی کردند.^۲

۳- مقامات دولتی ایران این فرضیه عجیب را پذیرفته بودند که هر کسی که در خارج تحصیل کرده است می‌توان صرف‌نظر از رشته تخصصی اش به هر کاری گمارد عوامل اولیه حسادت و ناچیز شمردن قابلیت این دانش‌آموختگان در کار بود همچنین چون دستگاه اداری و ساختار اجتماعی مملکت برای جذب این مشاغل جدید آمادگی نداشت از راه حلهای ارائه شده این بود که آنها را به خدمت دولت در آورند برای هر شغلی و به هر طریقی تفاوتی نمی‌کرد که آیا برای آنها کاری هست یا نه. موضوع تنبلی دستگاه اداری نیز در کار بود که آنها را سرکاری

۱- محمد علی (همایون)، کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران ترجمه کامییز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ ششم

۱۳۷۷، ص ۱۱۵

۲- آوری، پیشین، ص ۵۵

بگمارد و حقوق بدهد تفاوتی نمی‌کرد که کاری انجام دهند یا ندهند اما به هر حال نگراند که تلاششان از حد معین بالاتر رود و فکر خود را به کار اندازند.^۱

یکی از دلایل به قدرت رسیدن رضا شاه این بود که بسیاری از صاحبان قدرت به دلیل تنبلی نتوانستند رضاخان را که انباشته از نیرو بود متوقف سازند. با این وجود رضاخان نتوانست نیرویی را که به این دانش‌آموختگان تزریق کند با این که او نگران وضع آنان بود اما نمی‌توانست در آن واحد در هر جا حضور یابد و شاهد جذب این دانش‌آموختگان در دستگاه دولت باشد. به رغم قدرت زیاد رضاشاه بسیاری از قسمتهای دستگاه اداری مانند گذشته بود و بدون تغییر باقی مانده بود. چون تلاش اندکی برای جذب این جوانان در حیات کشور صورت گرفت لذا تعدادی از آنان گرفتار نوعی یاس و نفرت شدند.^۲

آنان که تکنولوژی و رونق مادی کشورهای اروپایی را با عقب ماندگی و فقر ایرانی مقایسه می‌کردند به مدرنیستهای رادیکالتر و ناشکیبا تر از شاه خدمتگزارانش تبدیل شدند. آنها فضای باز جوامع اروپایی را با اختناق دولت استبدادی در ایران مقایسه می‌کردند و یا جنبش سوسیالیستی و کمونیستی اروپایی هم‌دلی داشتند. زیرا این جنبشها - از حقوق مردم تحت سیستم - چه در کشورهای اروپایی و چه مستعمرات دفاع می‌کردند و سعی در پیاده کردن روش مارکسیستی و سوسیالیستی در اقتصاد کشور داشتند.^۳

سازمان پرورش افکار

از مؤسسات مهم فرهنگی ایران در مورد رضاشاه که تاثیر متقابلی با دانشگاه داشت و حضور دانشجویان و اساتید را به فراوانی در خود پذیرا بود، سازمان پرورش افکار

۱- آوری، پیشین، ص ۵۶، ۵۵

۲- آوری، پیشین، ص ۵۶

۳- کانونزبان، پیشین، ص ۱۷۰

می‌باشد. گویا این سازمان برای روشن شدن افکار عمومی و بالا بردن سطح معلومات مردم در ماه ژانویه ۱۹۳۹ یا دی ماه ۱۳۱۷ ایجاد شد. به گفته دقیق‌تر شاید گام نهادن در جهت ایجاد حزب سیاسی یعنی آنچه متین دفتری بنیانگذار آن سازمان مطرح می‌سازد در کنار توجه اقدامات و اصلاحات اقتصادی، نظامی، اجتماعی، رضا شاه و احیای ملیت‌گرایی و ایجاد همبستگی ملی و دخالت در کلیه شئون اجتماعی و فرهنگی و بسا بر آنچه برخی گفته‌اند که شستشوی مغز مردم بوده است از جمله اهداف تاسیس سازمان پرورش افکار باشد.^۱

این انجمن از نمایندگان دانشگاه و سازمان تعلیمات اکابر و تشکیلات پشاهانگی و سانسور مطبوعات تشکیل یافته، ماموریت داشت به مقالات سودمند، جزوه‌های خواندنی و کتابهای مفید و تنظیم برنامه‌های وسیع سخنرانی در سراسر کشور و ایجاد نمایش و نشان دادن فیلمهای مفید و ایراد گفتار در رادیو و نواختن موسیقی‌های متنوع و سرود ملی و خلاصه کلیه وسایل گوناگون فرهنگی روح ملیت ایرانی را به اصطلاح تقویت کند.^۲ مسلماً هدف تقویت روح ملیت ایرانی تنها از جانب گردانندگان این برنامه بیان می‌شدند نه از نگاه ملت و روشنفکران اصیل.

چارچوب تشکیلات سازمان پرورش افکار چنین می‌نماید که گستره‌ی فعالیت آن بسیار وسیع در نظر گرفته شده بود. بدنه‌ی اصلی این سازمان را یک هیأت مرکزی و کمیسیونهای ششگانه‌ی تشکیل می‌داد. تعیین خط مشی کلی سازمان و گنجاندن نظریات و سیاستهای حکومت در برنامه‌های آن و هماهنگ نمودن و نظارت بر عملکرد کمیسیونها و گزارش آن به نخست وزیر از وظایف اصلی هیأت مرکزی به شمار می‌رفت.^۳

۱- محمود دامغانی، فرهنگ سستی در دوره رضا شاه، تهران، انتشارات سازمان استاد ملی ایران، چاپ اول ۱۳۷۵،

ص ۳۶

۲- الون ساتن، پیشین، ص ۳۳

۳- دلفانی، پیشین، ص ۳۶

نخست وزیر وقت به عنوان ریاست سازمان وظیفه تعیین خطوط کلی را بر عهده داشت و رؤسای فرهنگ هر شهرستان فعالیت شعب مختلف را بر عهده داشتند بودجه این سازمان از محل اعتبارات وزارت فرهنگ تامین می گردید و نیز شهرداری و انجمن تربیت بدنی، عوارض سینماها و برای رفع کسر بودجه این سازمان بویژه در شهرستانها در نظر گرفته می شد. این سازمان مانند بسیاری از نهادهای دروان رضاشاه در جریان اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ از فعالیت بازماند.^۱

هیأت مرکزی از نمایندگان دانشگاه یک یا دو نفر از مدیران دبیرستانها، رئیس آموزش سالمندان، رئیس اداره پیشاهنگی، رئیس اداره راهنمایی، نامه نگاری، که آنها را وزارت فرهنگ معین نمود و تصویب هیئت وزیران می رساند، تشکیل می شد.^۲

شش کمیسیون آن عبارت بود از: ۱- کمیسیون سخنرانی. ۲- کمیسیون رادیو. ۳- کمیسیون تدوین کتب درسی (کمیسیون کتب کلاسیک). ۴- کمیسیون هنر پیشگی. ۵- کمیسیون موسیقی. ۶- کمیسیون مطبوعات.

این کمیسیونها برآیین نامه های مختلف مسؤلیت مستقلی داشته و تمام عرصه های فعالیت فرهنگی کشور را تحت پوشش قرار می دادند. این کمیسیونها در تهران و شهرستانها موظف بودند ماهیانه گزارش اقدامات خود را به دبیرخانه برسانند.^۳

هیأت مرکزی دانشگاه، در آن دروه دکتر ادیب، شایگان، دکتر عیسی صدیق، دکتر بدیع الزمان فروزانفر بودند که فعالیتهای این سازمان را در دانشگاهها گسترش می دادند. به عنوان نمونه در شورای دانشگاه، طرحی تهیه شد که مطابق آن هر یک از دانشکده ها موظف بودند تعلیمات لازم در شورای دانشکده برای پرورش افکار دانشجویان به استادان دانشکده بدهند.^۴

۱- دلفانی، پیشین، ص ۳۷

۲- همان، ص ۲

۳- همان، ص ۳۷

۴- همان، ص ۲

زنان و حضور آنان در دانشگاه‌ها و صحنه‌ی آموزشی کشور

رضاشاه پهلوی پس از رسیدن به سلطنت تلاشهایی در جهت تغییر وضعیت زنان و به اصطلاح آزاد و متجدد و متمدن نمودن آنها نمود. از جمله تلاشهای او، برداشتن حجاب از سر زن ایرانی بود تا بدان طریق بتواند او را به اصطلاح پیشرفته و غرب مآب جلوه دهد. در جهت آموزش زنان نیز گامهایی برداشته شد. اگر چه این وضعیت احتمالاً تنها شامل زنان طبقات بالا و گروه‌های خاص از جامعه می‌شد.

بدین منظور در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ به اشاره رضاشاه و با دعوت وزیر معارف وقت آقای علی اصغر حکمت عده‌ای از زنان فرهنگی انتخاب و به محل دارالمعلمات دعوت شده و ماموریت یافتند جمعیتی تشکیل دهند و اساسنامه آن را به نظر وزیر معارف برسانند و با حمایت دولت پیش قدم نهضت آزادی زنان ایران باشند. این جمعیت که جلسات بعد نام «کانون بانوان» را برای خود اختیار کرد و اساسنامه‌ای ترتیب داد.^۱

روز هفدهم دی سال ۱۳۱۴ پس از تشکیل کانون بانوان جشن بزرگی در نزد رضاشاه برگزار شد و در دانشسرای تهران با حضور ملکه و شاهدخت برابری زن و مرد را اعلام داشت و برافکندن حجاب را دستور داد.^۲

بر همین اساس وزیر معارف در کانون بانوان به اطلاع همگی رسانید که شاه اجازه داده دختران در تمام دانشکده‌ها طبق مقررات نام نویسی کرده و در معیت پسران مشغول به تحصیل شوند. اولین دسته دختران که وارد دانشسرای عالی و دانشکده‌های علوم ادبیات شدند، دوازده نفر بودند.^۳

۱- بدرالملوک بامداد، *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷، ص ۸۹

۲- صدیق، پیشین، ص ۳۷۴ و الوان سانن، پیشین، ص ۳۲۲، و بامداد، پیشین، ص ۹۴

۳- بامداد، پیشین، ص ۹۸

بنابراین پس از تشکیل دانشگاه تهران در ۱۳۱۳/۱۹۳۵ که اولین دانشگاه جدید ایران بود، خانم نیز توانستند بدان راه پیدا کنند.^۱ و به قول نویسنده کتاب زن ایرانی طی کوششهای ۲۰ ساله رضاشاه عده قابل توجهی زن به دانشگاه راه یافتند و فارغ‌التحصیل شدند که همگی هواخواه آزادی و کسب حیثیت و حقوق بیشتری برای زن بودند.^۲

در مورد شرایط ورود به دانشگاه برای زنان نویسنده‌ی رضا شاه کبیر می‌گوید: «از سال ۱۹۳۶ که مقررات آزادی زنان در کشور ایران اجرا گردید دوشیزگان هم مانند پسران می‌توانند در دانشکده‌های دانشسرای عالی با همان شرایطی که برای دانش‌آموزان پسر موجود است مشغول تحصیل گردند فقط قبل از ورود به دانشکده یکسال در کلاس مقدماتی تحصیل می‌کنند و از سال ۱۹۴۰ خانه‌داری و خیاطی و کارهای دستی مخصوص بانوان ایران به برنامه‌ی تحصیلی دانشجویان زن افزوده شد.»^۳

بنابراین حضور زنان در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی تنها اعاده‌ی حیثیت زن ایرانی نبود بلکه تلاش در جهت اجرای موفق اهداف رضاشاه در جهت اسلام زدایی و غربی‌کردن جامعه ایران تلقی می‌شد. اگر چه رضا شاه خود منطقی که در روز هشتم ژانویه یا هفدهم دی ماه سال ۱۹۳۶ در دانشسرای عالی ایراد کرد، ممنوعیت حجاب را به خاطر زنان و اهمیت آنان و محروم بودن آنان در جامعه‌ی ایرانی اعلام کرد اما این مسأله به منزله بالا رفتن مُد زنان طبقات بالا بود و محافظه‌کاری عده‌ای از زنان و اعتراض آنها.^۴

۱- کدی، پیشین، ص ۱۶۸

۲- همان، ص ۱۱

۳- الون ساتن، پیشین، ص ۳۵۸

۴- همان، ص ۳۵۸

فعالیت‌های سیاسی دانشجویان

دانشجویان از آگاهترین و با نفوذترین اقشار اجتماعی در هر جامعه‌ای هستند. از این رو به محض مواجهه با نابسامانیها و قانون شکنی‌ها ممکن است اعتراض خود را آشکار نمود و بخشهای جامعه را چه از لحاظ فکری و فرهنگی و چه به واسطه نفوذ جوانان در جامعه تحت تاثیر قرار دهند. البته دوران رضا شاه به علت انضباط نظامی سختی که ایجاد کرده بود و نفوذ او در تمام ارکان جامعه دانشجویان کمتر قادر به اعتراض بودند و در صورت اعتراض با همکاری آنها با گروه‌های خارجی و هدایت آنها از سوی روشنفکران ایرانی و مقیم خارج یا دانشجویان محصل در اروپا مشاهده می‌شود. از بهترین گرایش‌های دانشجویان در دوران حکومت رضا شاه تمایلات کمونیستی - مارکسیستی آنهاست که راجع آن بحث خواهد شد.

اما با توسعه‌ی بروکراسی دولتی و تسهیلات آموزشی، جمع روشنفکران افزایش یافت. پیش از رضاشاه روشنفکران قشر کوچکی بودند که حرفه موقعیت خانوادگی، میزان درآمد، سابقه تحصیل و شیوه‌ی زندگی مختلف داشتند. اما در عهد سلطنت رضاشاه همین قشر کوچک تا نزدیک به هفت درصد نیروی کار کشور توسعه یافت به صورت طبقه‌ی متوسط جدید با اهمیتی در آمد که افرادش نه تنها نگرش مشترک به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشت بلکه دارای زمینه‌ی تحصیلی تخصصی و اقتصادی مشابهی نیز بود. بنابراین روشنفکران از یک قشر به یک طبقه اجتماعی تبدیل شدند که با شیوه‌ی تولید، وسیله مدیریت و روند نوسازی ارتباط مشابه داشت. این امر بعدها در دوران برخورد آشکار پس از برکناری رضا شاه خود را عیان ساخت.^۱ وجود این نسل جدید که اغلب از جوانان دانشجو هم بودند می‌توانست تاثیرات فراوانی را در سیاستهای دولت داشته باشد و آنها نیز می‌توانستند گرایش‌های مختلف و نیز اعتراضات فراوانی را داشته باشند. این نسل و سایر جوانان ایرانی رضاشاه را

۱- آبراهامیان، پیشین، ص ۱۳۳

چندان قابل تحسین نمی‌یافت. آنها او را نه وطن پرست که قزاقی می‌دیدند تربیت شده روسهای تزاری و به قدرت رسیده توسط انگلستان نه منجی ملت، بلکه بنیانگذار سلسله‌ای جدید برای خود و نه یک اصلاحگر اصیل در برابر نیروهای سستی بلکه خودکامه‌ای تقویت کننده طبقات زمیندار محافظ کار.

مخالفت از میان روشنفکران جوان به تدریج در طول دهه‌ی ۱۳۱۰ شکل گرفت. در سال ۱۳۱۰ گروهی از دانشجویان مخالف در اروپا کنگره‌ی ویژه‌ای در کلن تشکیل دادند و خواستار آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی و تشکیل جمهوری شدند و رضاشاه را به عنوان «آلت دست امپریالیسم انگلیس» محکوم کردند و سال بعد گروهی از دانشجویان در مونیخ با بازماندگان «حزب کمونیست ایران» از نزدیک همکاری می‌کردند و نشریه جدیدی موسوم به «بیکار» انتشار دادند.^۱

از جمله اعتصابات و اعتراضات دانشجویان در داخل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. دانشکده‌ی پزشکی در سال ۱۳۱۳ اعتصابی موفق برای برکنار ساختن رییس انتصابی دانشکده به راه انداخت. در سال ۱۳۱۵ سیصد دانشجوی بورسیه دولتی در دانشسرای تربیت معلم در مخالفت با تصمیم دولت که آنان را ملزم می‌ساخت پس از فراغت از تحصیل با حقوق ثابت بر مبنای نرخ ایام پیش از تورم اخیر در مدارس دولتی تدریس کنند دست به اعتصابی توفیق‌آمیز زدند. دانشجویان حقوق در سال ۱۳۱۶ در اعتراض به مبالغ هنگفتی که صرف آماده ساختن دانشگاه برای بازدید ولیعهد می‌شود کلاسها را تعطیل کردند. در حالی که اکثر روستاها هنوز از امکانات محروم بودند بیش از ۱۲۰/۰۰۰ ریال صرف معطر ساختن راهروهای دانشگاه با ادکلن شده است.^۲

۱- آبراهیان، پیشین، ص ۱۴۱

۲- همان، ص ۱۴۲

نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در بین دانشجویان

از مهمترین مکاتب فکری که دانشجویان ایران را تحت تاثیر خود قرار داد ، مکتب مارکسیستی - سوسیالیستی است که در شوروی از نفوذ فوق العاده‌ای برخوردار بود و به علت شعارهای ظاهرا نه روشنفکرانه و نوگرایانه‌اش ذهن جوانان را به خود جلب می‌کرد .

این دانشجویان مدرنیته‌هایی با آگاهی اجتماعی بودند که خواستار صنعت، تکنولوژی جدید و رهایی از فقر و اختناق بودند . حوزه‌های غربی محدودی که به هنگام بازگشت آنها به تهران برپا شد نیز عمدتاً به مباحث تئوریک اختصاص داشت که به طور نهایی در گاهنامه دنیا منتشر می‌شد . البته مسلم است که مارکسیسم و سایر نظرها و اندیشه‌ها و تکنیک‌ها و پدیده‌های بیگانه برای شناخت و توسعه ایران و سایر جوامع اروپایی بی‌فایده نیستند این پیوندهای زمانی به وسایل بیهوده و انحرافی بدل می‌شوند که چون مجموعه‌ای از جسم‌های کمونیستی به کار بسته شوند یعنی زمانی که پویایی نقادانه‌ی خود را از دست بدهند و به اصول اعتقادی ایستا و نامربوطی تقلیل یابند.^۱

این‌گونه افکار در بین دانشجویان خارج از کشور بیش از گروه دیگری رواج یافت و آنها پس از بازگشت خود به ایران به پیگیری این افکار می‌پرداختند . اکثر دانشجویان افرادی از طبقات متوسط اجتماع ایران بودند و تمایل به افکار ترقی خواهانه در میان آنان کم نبود ولی از طرفی به مناسبت همین منشاء طبقاتی و ازسوی دیگر به علت اینکه از لحاظ مالی و خرج تحصیل وابسته به سفارت ایران و ارائه سرپرستی بودند و نیز تا حد معینی تحت تاثیر عوام فریبی‌های نخستین دروان رضاشاهی قرار داشتند و در برابر افکار انقلابی از خود تردید نشان می‌دادند و اکثر آنها هم که این اندیشه‌ها را می‌پذیرفتند از کار عملی سیاسی شانه خالی می‌کردند در عین حال اداره سرپرستی دانشجویان و سفارت ایران نیز بیکار ننشسته بود. اسماعیل مرآت رییس اداره سرپرستی

و علاء وزیر مختار ایران که هر دو از سرسپردگان پروپاقرص امپریالیسم انگلستان و رژیم رضاشاهی بودند. با دادن امتیازات مالی و تحصیلی برخی از دانشجویان را به عاملین خود تبدیل نمودند و آنها را به خبر چینی در محیط های دانشجویی ترغیب می کردند. اداره سرپرستی به کمک پلیس و کارمندان مؤسسات فرهنگی فرانسه، مکاتبات رفت و آمد و مراودات دانشجویان را تحت نظر گرفته بود و بدینسان می کوشید تا از رسوخ افکار مخرب درمیان دانشجویان جلوگیری به عمل آورد.^۱

اما به وجود این تلاشها، دولت نمی توانست مانع شکل گیری این اندیشه ها شود و این افکار پس از انسجام به داخل ایران هم وارد می شدند.

در این زمینه می توان به عنوان نمونه به مطلب زیر اشاره کرد: در اوایل ماه فوریه ۱۹۲۱ کنفرانس دانشجویان انقلابی ایران در کلن تشکیل شد و یک سلسله تصمیمات سیاسی و تشکیلاتی اتخاذ کرد. در پایان کنفرانس اعلامیه ای خطاب به محصلین ایرانی و توده های دهاقین و کارگران و عموم هموطنان آزادی خواه به تصویب رسید که در جریان ماه فوریه چاپ و منتشر شد. در اعلامیه مزبور پس از بیان وضع توده های زحمتکش و تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و اقتصادی؛ مطالبی خطاب به دانشجویان آورده بود و آنها را از خطرات حکومت رضاخان بر حذر داشته بود. این اعلامیه در میان دانشجویان ایرانی پخش شد و مباحثات پرشوری بین آنها برانگیخت. سفارت و ادراهی سرپرستی به تکاپو افتاد تا مقصرین را کشف کند اما موفق نشد.^۲

همچنین انتشار روزنامه پیکار در فوریه ۱۹۳۱ از طرف گروه کمونیستی ایرانی در آلمان خشم سفارت ایران را برانگیخت بویژه پس از آنکه نام برخی از دانشجویان و جاسوسان ایرانی به وسیله ی روزنامه پیکار افشا شد و پرده از روی اقدامات ضد انسانی اداره ی سرپرستی نسبت به دانشجویان برداشته شد.^۳

۱- ایرج اسکندری، *خاطرات سیاسی*، به کوشش علی دهباشی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۸۵

۲- همان، ص ۹۱

۳- اسکندری پیشین، ص ۹۳

از مهمترین گروه‌های دانشجویی کمونیست، گروه معروف به «پنجاه و سه نفر» است که آنها مدرنیتهایی با آگاهی اجتماعی بودند که خواستار صنعت و تکنولوژی جدید و رهایی از فقر و اختناق بودند و به علت تعدادشان که پنجاه و سه نفر بود به این نام معروف شدند. رهبر آنها دکتر تقی ارانی بود که به فلسفه ماتریالیسم و دیالکتیک معتقد بود. طرفداران این فلسفه معتقدند که هیچ شیئی و هیچ موضوعی را نمی‌توان مستقل دانست و بدون توجه به محیط اطراف آن تاثیراتی که دنیای خارج در این شی دارد و تاثیرات شی در دنیای خارج مورد مطالعه قرار داد. به علاوه همه چیز در حرکت و روبه تکامل است بنابراین اگر بخواهیم درباره قانون نظر آنها را بدانیم این است که آنها عدالت واقعی را در حفظ آزادی حقوق و وظایف افراد نسبت به یکدیگر می‌دانستند و قانون برای جامعه لازم است اما اینکه چه کسانی قانون را وضع کنند مهم است و همیشه طبقه حاکمه به نفع خود قانون وضع می‌کنند فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع جمع بوده باشد و قانون ۱۳۱۰ که در آن تحدید عقاید و عدم آزادی عقاید مطرح شده با این مسأله منافات دارد.^۱

ارانی سیاستمداری فوق العاده باهوش بود.^۲ که بر آثار مارکس و انگلس و کائوتسکی و لنین تسلط کافی داشت و مارکسیستی مطلع و سوسیالیستی مصمم بود. او هنگام تدریس در دانشگاه تهران یک محفل بحث دانشجویی تشکیل داد و در دوستان دروان تحصیلش در اروپا نشریه‌ای به نام «دنیا» منتشر کرد. اگر چه مقالات متعددی درباره ماتریالیسم تاریخی انتشار داد اما ظاهر غیرسیاسی و محتوای دانشگاهی آن ماموران سانسور را متقاعد کرد که ثقیل‌تر از آن است که خطرناک باشد. او در سلسله مقالات خود برای نخستین بار رویکرد آکادمیک مارکسیستی به مسائل معاصر علوم اجتماعی را به خواننده‌ی فارسی توضیح داد؛ به مفهوم غربی ماتریالیسم تاریخی از آن

۱- بزرگ علوی، پنجاه و سه نفر، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۷۶

۲- کاتوزیان، پیشین، ص ۱۷۰

جهت خطرناک است که نظریه طبقاتی را در کشوری مطرح می‌کند که تقسیمات و انشعابات اجتماعی متعدد آن را متشنت کرده است.^۱

او همچنین مقالات و رسالاتی درباره عمرخیام و سعدی و ناصر خسرو نوشت و کم‌کم علایق سیاسی خود را از ناسیونالیسم ایرانی به سوسیالیسم نوین تغییر داد. ارانی هنگام تحصیل در تهران و دوره مبارزه‌ی ناسیونالیستی با توافقنامه‌ی انگلیس در ایران افکار شورنیستی داشت. اما چون بسیاری از معاصرانش معتقد بود ایران با پالودن زبان از واژه‌های بیگانه، احیای دین باستانی زرتشت و بازسازی دولت ساسانیان از عقب ماندگی و امپریالیسم نجات خواهد یافت. مقاله‌ای به نام قهرمانان بزرگ ایران در آنجا منتشر کرد. در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان مسأله مرگ و زندگی برای ایران» که در فرنگستان انتشار یافت خواستار حذف زبان آذری از جامعه زادگاهش شد و استدلال کرد مهاجران مغول گویش ترکی خود را به مردم آریایی تحمیل کرده‌اند.^۲

پس از دکتر ارانی، ایرج اسکندری از نظر سیاسی با سوادترین عضو گروه ۵۳ نفر بود که بعدها جزو مؤسین حزب توده شد.^۳ او پس از تحصیل در فرانسه و آشنایی با افکار مارکسیستی به ایران بازگشت و به اتفاق دکتر ارانی مجله سیاسی - تئوریک «دنیا» را بنیاد نهاد.

بقیه اعضای گروه عده‌ای بالغ بر چند صد نفر از جوانان تحصیل کرده بودند که فقط ۵۳ نفر از آنها دستگیر شدند. دوتا دوتا یا سه تا سه تا هر هفته یکبار گرد هم جمع می‌شدند. آنچه را که مردم مرام حزبشان بود به بحث گذاشته و با خود می‌اندیشیدند که به چه نحو باید از این فساد و غارتگری که به دست رضاشاه اداره می‌شود جلوگیری کرد در وهله اول می‌خواستند خود را تربیت کنند پس کتاب

۱- آبراهیان، پیشین، ص ۱۴۶

۲- همان، ص ۱۴۳

۳- اسکندری، پیشین، ص ۵۱۱

می‌خواندند و ترجمه می‌کردند، مجله منتشر می‌کردند و علیه مفاسدی که دولت وقت نیز نمی‌توانست علناً با مبارزه‌ی آنها مخالفت کند، اقدام می‌کردند.^۱

مهمترین فعالیت این گروه انتشار مجله دنیا در عرض دو سال و اندی بود که دکتر ارانی در محاکمه پنجاه و سه نفر گفت: «من و مطبوعات ایران به وجود دنیا مفتخریم»^۲ همچنین تشکیل سازمان اشتراکی مخفی، انتشار بیانیه اول ماه مه (روز کارگر)، به راه انداختن اعتصابات در دانشکده فنی و یک کارخانه نساجی در اصفهان و ترجمه رساله‌های مثل کاپیتان مارکس و مانیفیست کمونیست از اقدامات آنهاست.^۳

این گروه به صورت مخفیانه فعالیت‌های انجام می‌دادند اما در سال ۱۳۱۶ به محض اینکه گروه ارانی بیانیه اول ماه مه (روز کارگر) را در صحن دانشگاه و توزیع کرد و پیوندهایی یا چند تن از فعالان اتحادیه‌های کارگری قدیم برقرار نمود پلیس به این مباحثه‌های نظری پایان داد و آنان را به زندان افکند.^۴ در واقع هدف از دستگیری این گروه این بود که رضاخان به مرعوب کردن مردم و جلوگیری از نزدیکی آنها به کمونیست بپردازند از طرفی نمی‌خواستند تا مردم بفهمند کوئیت یعنی چه و کمونیست بودن چه نوع اتهامی است و متهمین چه کسانی هستند. پس از یک طرف محاکمه علنی و از طرف دیگر محاکمه مخفی موجه جلوه می‌کرد و لی دولت تا حدی با آن محاکمه تبلیغات بزرگی را به نفع دسته پنجاه و سه نفری کرد^۵ همه افراد حزب به مجازات‌های مختلف محکوم شدند و ارانی نیز پس از ۶ ماه حبس در زندان در گذشت او بنیانگذار معنوی حزب توده است.^۶

۱- علوی، پیشین، ص ۱۶۷

۲- همان، ص ۱۹۱

۳- آبراهیان، پیشین، ص ۱۴۲

۴- همان، ص ۱۴۶

۵- علوی، پیشین، ص ۱۶۵

۶- آبراهامیان، پیشین، ص ۱۴۷

برخورد رژیم پهلوی با فعالیتهای دانشجویان

رضا خان برای حفظ امنیت و تقویت هر چه بیشتر پایه‌های سلطنت خود به مقابله با افکار و اندیشه‌های مخالف خود و نهایت سرکوبی آنها می‌پرداخت. از جمله حزب کمونیستی پنجاه و سه نفر را که قبلاً درباره آن توضیح داده شد، دستگیر نمود، دولت به محاکمه علنی آنها پرداخت و چنانکه از کتاب «پنجاه و سه نفر» اثر بزرگ علوی برمی‌آید آنها شکنجه و مجازات نیز می‌شدند. ارانی خود در جلسه محاکمه دادگاه را به دادگاه‌های نازیها مقایسه کرد و پلیس را به شکنجه متهم ساخت و گفت قانون سال ۱۳۱۰ مغایر با آزادی بیان و قانون اساسی است و گفت هیچ مقننه‌ای ممکن نیست بتواند از اشاعه نظریه‌های غربی از قبیل سوسیالیزم و کمونیسم جلوگیری می‌کند.^۱ در هنگام محاکمه هم وکلای مدافع پذیرفتند که موکلشان یک مخفل خصوصی برای بحث درباره‌ی سوسیالیزم تشکیل داده بودند. منکر آن شدند که گروه دارای ارتباطات بین المللی بوده و اظهار داشتند که روشنفکران تحصیلکرده و فرزندان تجار و کارمندان و روحانیان محترم چگونه ممکن است عقاید الحادی را تبلیغ کنند.

در پایان محاکمه که سه نفر تبرئه اما به شهرستانها تبعید شدند. ده نفر به زندانهای مختلف از دو تا چهار سال، هفده نفر به پنج سال زندان، هشت نفر به شش تا هشت سال زندان محکوم شدند و خود دکتر ارانی هم به ۱۰ سال زندان محکوم شد و سرانجام در آنجا در گذشت. وزیر مختار انگلیس گزارش داد که چنین مجازات شدیدی برای شرکت در چیزی که بیش از یک محفل مباحثه دانشجویی نیست نشان دهنده‌ی عدم محبوبیت عمومی رژیم است و هدفش اخطار به همه کسانی است که گرایشهای چپی مشابه دارند.^۲

مسئله بعدی در مورد گروهی از دانشجویانی است که به مخالفت با رژیم و تشکیل کنگره در کلن و مونیخ و انتشار و نشریه پیکار برخاستند. رضاشاه برای مقابله با این

۱- آبراهامیان، پیشین، ص ۱۴۲

۲- همان، ص ۱۴۳

اقدامات حکومت آلمان و ادار به تعطیل پیکار کرد و به مجلس دستور داد برای حفظ امنیت ملی قانون وضع کند. این قانون برای اعضای سازمان‌هایی که به «سلطنت مشروطه در لطمه می‌زد یا مبلغ مرام اشتراکی بود تا دو سال زندان تعیین کرد. کلمه عربی مبهم اشتراکی به کار گرفته شد تا علاوه بر کومنیسم و آنارشیزم شامل سوسیالیسم نیز باشد با اینحال شروع قانون‌گذاری هم نتوانست مخالفان را باز دارد.^۱

و یا مورد بعدی در مورد دستگیری بیست تن از فارغ‌التحصیلان دانشگاه در سال ۱۳۱۶ است که اغلب آنان افسروزیفه بودند و به دلیل نامشخص توطئه علیه رضاشاه دستگیر شدند رهبر گروه حقوقدانی با درجه ستوان روحی بود که به طور مخفیانه اعزام شد.^۲ در اینجا باید تذکر شد، این‌گونه مخالفت با رژیم فراوان مشاهده می‌شود بخصوص در میان دانشجویان از فرنگ برگشته که تکنولوژی و رونق مادی کشورهای اروپایی را با عقب ماندگی و فقر ایران مقایسه می‌کردند. آنها فضای باز جوامع اروپایی را با اختناق دولت استبدادی در ایران مقایسه کردند و با جنبش سوسیالیستی و کومنیستی آشنا شدند و همدلی پیدا کردند زیرا این جنبش‌ها از حقوق مردم تحت سیستم چه کشورهای اروپایی و چه در مستعمرات دفاع می‌کردند. از اینرو به مکتب مارکسیست - کومنیست در آورند و مسلماً گسترش این نوع اندیشه‌ها و افکار در میان نسل جوان ایرانی باعث کشیده شدن آن به سطح جامعه شود و جامعه ایران را به سمت کومنیستی سوق می‌داد در نتیجه دولت چاره‌ای جز سرکوب این نوع اندیشه‌ها و عقاید و یا هر حرکت و جنبشی که بسوی مبارزه از آن بر می‌خاست، نداشت.

دانشگاه و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن

نظام جدید آموزش ایران با شتاب زیادی به جامعه‌ی تحمیل شد تا بخشی از تحول تدریجی را بسازد و موازنه‌ای را بین فرهنگ قدیم و جدید حفظ کند اما به جای نظام

۱- آبراهامیان، پیشین، ص ۱۴۳.

۲- همان، ص ۱۴۲.

آموزشی قدیم که فقط چند روشنفکر انگشت شمار نظیر مشیرالدوله و سیدحسن تقی‌زاده تحویل داده بود که در شهامت و اصولی فکرکردن آنها جای چون و چرایی نیست و کاملاً در خود جامعه خویش بودند و نظامی وارد شد که به تربیت تحصیل کروگان بی شماری پرداخت که دارای تحصیلات سطحی نامتعادل و انباشته از حقایق هضم نشده بودند به طوریکه قادر نبودند این حقایق را در زندگی روزمره خود بکار گیرند در نتیجه به سرخوردگی و ناکامی شان انجامند. این سرخوردگی فقط ناشی از تلاشهای آموزشی نبود بلکه بیشتر متأثر از شرایط گریز ناپذیر محیط اجتماعی و وضع خانوادگی کسانی بود که به فراگرفتن دانش سرگرم بودند. البته درجه سرخوردگی و ناکامی دانشجویانی که در داخل مملکت بودند کمتر از دانشجویان تحصیل کرده در خارج بود.^۱

بیشتر دانشجویان صرفنظر از نوع دروس مدارس و دانشگاه‌ها در محیط‌های خانوادگی زندگی نمی‌توانست پای الگوی آموزشی جدید دگرگون شود این موضوع بر شدت فشارهای وارده روحی افزود اما به اندازه‌ی فشارهایی نبود که به دانشجویان ایرانی وارد می‌شد که برای تحصیل به بلژیک و فرانسه، انگلستان و آلمان و بویژه پس از جنگ در آمریکا رفته بودند هنگامی که دانشجویان به ایران بازگشتند مشاهده کردند که تاثیر نظام آموزشی جدید سطحی بودند و در قشرهای عمده‌ی اجتماع نفوذ نکرده است و این دانشجویان دریافتند که نه به جامعه خود تعلق دارند و نه این جامعه آنها را پذیرا می‌شود. نوع آموزش و تحصیلی که آنها فراگرفته بودند ناشی از شرایط سیاسی و اقتصادی کشور محل تحصیلشان بود و با شرایط ایران تفاوت داشت در آن کشورها امکان جذب و بهره‌وری از این دانش‌آموختگان بود چرا که نوع آموزش استوار بر نیازهای تکنولوژی پیشرفته در کشورهای صنعتی جهان بود. رشته متخصص آنها با

شرایط ایران ناسازگار بود و برای مقامات صاحب نفوذ مملکت هم قابل فهم نبود. البته جای تردید نیست که پزشکان و مهندسان مهارتهایی با خود آوردند.^۱

بنابراین سرخوردگی زیادی در بین این جوانان مشاهده می‌شود به طوری که از سرخوردگی این جوانان و غروری که ناسیونالیسم جدید ایران به جوانان فاشیست تهرانی برمی‌آید که هر دو موضوع به یک اندازه برای افراد مسن‌تر و اندیشمندتر قابل تامل نبود حوادث سال ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ سبب شد که ایده‌های جوانان جاه طلب و فاشیست از بین برد در حالی که ناکامی دانش‌آموختگان از فرنگ به قوت خود باقی ماند. در هنگام داوری درباره‌ی نظم جدید شاهنشاهی بنابراین حقیقت را نادیده انگاشت که این نظم پیش از اینکه پروبال بگیرد و توقف انجامید. پس از سال ۱۳۲۰ برای مدت کوتاهی فرصتی برای دانش‌آموختگان ناکام فراهم شد اما در پی آن یک لاعلاجی سردرگمی شدیدتری پیدا شد.^۲

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه چی، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- ۲- اسکندری، ایرج، *خاطرات سیاسی*، به کوشش علی دهباشی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ۳- افضل، منوچهر، *راهنمای آموزش عالی در ایران*، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه ای وابسته به R.CD، ۱۳۴۸.
- ۴- آوری، پیتز، *تاریخ معاصر ایران*، محمود رفیعی مهرآبادی، تهران، بی نا، چاپ اول، بی تا، ج ۲.
- ۵- بامداد، بدرالملوک، *زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید*، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷.
- ۶- بهنود، مسعود، *دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷*، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳۶۹.

۱- آوری، پیشین، ص ۵۴

۲- همان، ص ۵۷

- ۷- حلاج، حسن، تاریخ تحولات سیاسی معاصر ایران در قرون معاصر، تهران، انتشارات جعفری، ۱۳۴۰.
- ۸- خلیلی خو، محمدرضا، توسعه و نوسازی در دوره رضا شاه، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۹- دلفانی، محمود، فرهنگ ستیزی در دوره رضا شاه، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۱۰- دیگار، ژان پی و دیگران، ایران در قرون بیستم، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۱- ساتن، الون، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران انتشارات تابش، چاپ دوم ۱۳۳۵.
- ۱۲- صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۵۴.
- ۱۳- علوی، بزرگ، پنجاه و سه نفر، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۴- فیوضات، ابراهیم، دولت در عصر پهلوی، تهران، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۵- قائم مقامی، جهانگیر، ایران امروز، تهران، انتشارات مرکز مطالعات دفتر هماهنگی فرهنگی شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴.
- ۱۶- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه کامبیز عزیزی، محمدرضا نفیسی، تهران، نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۷.
- ۱۷- مکی، حسین، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۸- کدی، نیکی، آر. تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر ناشر، ج ۶، ۱۳۶۲.